

اصلاح نظام جمهوری اسلامی، امری ممکن یا تخیلی و واهی؟

منصور رهسپار

تعارضات آشکار میان بنیانگذاران جمهوری اسلامی در چند ماه گذشته، فرجه‌ مناسبی بود که با استفاده از آن میلیون‌ها نفر از مردم ایران خشم فروخورده خویش از نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی را آشکارا و بطور گسترده، فریاد زنند. اعتراضات آشکار مردمی در خرداد ماه گذشته در پی تخلف و تقلبات سازمان یافته دولتی در انتخابات مربوط به تعیین رئیس جمهور، شروع شد و سپس به مرور خواست سرنگونی نظام جمهوری اسلامی هم بطور چشمگیری مطرح گردید. همین واقعیت اخیرالذکر، هریک از دو جناح متعارض هم در درون نظام جمهوری اسلامی را، نگران کرده است.

دراوایل بروز اعتراضات، رهبران جناح اصول گرا به سرکردگی خامنه ای راضی به هیچگونه بازبینی ای از روال پیشبرد و چگونگی شمارش آراء رای دهندگان، نبودند. در آن روزها آنها خارج از عملکردهای شورای نگهبان، که این نیز ارگانی است کاملاً تحت نفوذ ولی فقیه، تشکیل هرگونه «حکمی» جهت رسیدگی به اعتراضات موجود را رد میکردند و آنرا بدعتی که گویا به ضرر «نظام» است، بحساب می‌آوردند. ولی اعتراضات مردمی علیرغم تهدیدهای آشکار خامنه ای و حملات وحشیانه نیروهای رسمی و غیر رسمی دولتی، روز به روز گسترده تر و رادیکالتر شد. این واقعیت بخشی از خبرگان جمهوری اسلامی و تعدادی از آیت اله های گوناگونش را بفکر نوعی از «آشتی ملی» به تعبیر هاشمی رفسنجانی انداخت. آشتی «ملی» مورد نظر آنها در آن مقطع مشخص، بمعنی زدو بندها و بده و بستنهای بالائی ها با همدیگر، بدور از چشم توده های معترض مردم بود که آن نیز اگر به انجام میرسید بجز تداوم اعمال دیکتاتوری توافق شده جناح های مختلف نظام جمهوری اسلامی، نتیجه مثبتی بیار نمی‌آورد. ولی اقتدارگرایان در آن مقطع راضی به هیچگونه سازشی با جناح مخالف خود نشدند. لذا کوشش های سری رفسنجانی در دور اول، به نتیجه نرسید و اصولگرایان هم با تشدید سرکوب اعتراضات آشکار مردمی، امید مهار کردن و مسکوت نگاه داشتن آنرا در سر می پروراندند و از آن طریق چشم به پس راندن و به انزوای کامل کشاندن جناح «اصلاح طلب» دوخته بودند. مسلماً اگر خیزش ماههای گذشته مردم در همان اوآن بروز آشکارش و یا پس از مدت کوتاهی بعد از شروعش، به شکست می انجامید، در درجه اول این زعمای اصلاح طلب بودند که برای همیشه از دخالت در رهبری سیاسی جامعه بکلی محروم میشدند. رو این نظر آنها مجبور به پایدار ماندن در مخالفت با اصول گرایان شدند که این نیز تاحدودی به تداوم اعتراضات توده ای یاری رساند. ولی از آنجائیکه آنها خود از بنیان و مدافعان نظام جمهوری اسلامی بوده اند، لذا راضی به تعمیق هر چه بیشتر خواسته های دموکراتیک و آزادی طلبانه توده های معترض نبوده اند و همواره از آن در هراس میباشند.

هراس اصلاح طلبان از رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر خواسته های مردم در درجه اول ریشه در پایبندیشان به نظام جمهوری اسلامی و در اعتقادشان به سیطره دین بر امور سیاسی و دولت دارد. آنها که بعضاً باعث و بانی نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی بوده اند، ماهیتاً طالب براندازی (ساختار شکنی) آن نظام نبوده اند و نخواهند بود. پس سران جناح اصلاح طلب به سرکردگی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و امثالهم، ضمن اینکه تا کنون از خیزش مردمی ماههای گذشته استفاده ابزاری خویش را برده اند ولی از طرفی خود نیز بنابه تهدیدیکه از جانب اصول گرایان متوجه موقعیت سیاسی شان شده است، تا حد معینی (زمان صدور بیانیه شماره 17 میرحسین موسوی) مجبور به پایدار ماندن در مخالفت آشکار با جناح اصول گرا شده اند. ولی واقعیت اینست که ادامه مخالفت آشکار امروزی آنها با اصول گرایان و همراهیشان با اعتراضات آشکار مردمی، مرز مشخصی دارد که حدود آن توسط ماهیت آشتی پذیری و همسخی ایدئولوژیکی و اشتراک منافع مادی آنها با اصول گرایان تعیین میگردد. اصلاح طلبان درون نظام جمهوری اسلامی و یا حتی بخش عمده ای از آن دسته از آنهایی که زمانی جزء ابواب جمعی آن نظام بودند ولی امروز در خارج از دایره رهبری سیاسی آن نظام در زمره اپوزیسیون محسوب میشوند، معتقد به جدائی دین از سیاست و دولت نبوده بلکه در بهترین حالت، آنها خواهان اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی، طبق تفسیراتی که خود از آن قانون دارند میباشند. در واقع آنها میخواهند دوباره الگویی از حاکمیت دوران سردمداری میرحسین موسوی، هاشمی رفسنجانی و یا خاتمی را در ایران، به اجرا در آورند.

از طرفی شیوه اصلاح طلبان در دفاع از موجودیت نظام جمهوری اسلامی هیچگاه مورد پذیرش بنیاد گرایان نبوده است. بنیادگرایان که اعمال ظلم و زور آشکار و به حد نهایت رساندن آنرا زمینه ای مناسب جهت ظهور امام «غائبشان» بحساب می‌آورند، همواره طریقه سرکوب عریان و اعمال تضيیقات طاقت فرسا بر توده های مردم را بعنوان بهترین راه دفاع از موجودیت نظامشان برگزیده اند. پس اگر تا کنون تضاد و اختلافی در بین دو جناح مذکور در درون جمهوری اسلامی وجود داشته است، اساساً نه بخاطر دموکرات منشی و آزادی خواهی یکی و دیکتاتور مآبی دیگری بوده است. آقایان هاشمی رفسنجانی و خاتمی و یا میرحسین موسوی در زمان تصدی شان بر امور جامعه دست کمی از خامنه ای و محمود احمدی نژاد نداشته اند. مردم ایران خاطره کشتارهای بی شمار و تعدیات فراوانیکه در دوران حاکمیت آنها انجام گرفت را فراموش نکرده اند.

اما علیرغم عملکردهای سرکوبگرانه هر دو جناح رژیم در طی سی سال عمر نظام جمهوری اسلامی، بخش چشمگیری از مردم در تعارضات اخیر فی مابین جناحهای نظام جمهوری اسلامی جانب اصلاح طلبان را گرفتند. جانبداری بخشی از معترضین از میرحسین موسوی و مهدی کروبی، عمدتاً بخاطر بهره گیری از امکاناتی بود که سران «اصلاح طلب» در اقدام به اعتراض آشکار بر علیه دولت وقت و مسئولین امر، از آن برخوردار بودند. میرحسین موسوی و مهدی کروبی، بعنوان کاندیداهای احراز پست ریاست جمهوری، قبلاً از صافی ارگانه‌های تحت نفوذ ولی فقیه عبور کرده بودند، لذا آنها از موقعیت اعتراض آشکار به نتایج انتخابات برخوردار بودند. که البته گذشته از این موضوع آنها و هم‌تایان دیگرشان نیز از گذشته ای سرشار از (ایثار) و جانفشانی در ایجاد و تحکیم نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی برخوردار بوده اند که چنان سوابقی هم به نوبه خود برگه عبوری بود که آنها را، قادر به مصاف دادن آشکار با هم‌تایان دیروز خویش گردانیده بود. مضمون اولیه مخالفت آشکار آنها که همانا اعتراض به نحوه برگزاری و چگونگی اعلام نتایج انتخابات بود، پرچمی شد که تحت آن اقتدار و توده های جان بر لب رسیده از تعدیات سی ساله نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی، در مقیاسی میلیونی به خیابانها آمدند. ولی طولی نکشید که بخش چشمگیری از همان مردم معترض ضمن اعتراض به تخلفات و تقلبات سازماندهی شده دولتی، همچنین تنفر خویش از کل نظام جمهوری اسلامی ایران را بروز دادند که این وجه از اعتراضات مردمی، فراتر از موضوع مورد اختلاف سران اصلاح طلب با اصول گرایان بود. اما بعد از گذشت ماههائی از شروع خیزشهای مردمی خواسته سران اصلاح طلبان هم عوض شد و آنها بجای مطالبه رسیدگی به نتایج انتخابات، به دستگیریهای وسیع، دادگاههای دسته جمعی و فرمایشی، ضرب و شتم های خودسرانه و وحشیانه و کشت و کشتاری که دولتیان در چند ماه اخیر انجام میدادند اعتراض میکردند. در این مرحله آنها به عناوین مختلف سعی میکردند که از شعارهای «ساختار شکنانه» معترضین برائت حاصل کنند و با ابراز پایبندی به قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی شعارهایی را که بگونه ای اساس نظام جمهوری اسلامی را زیر سؤال میبردند را مردود شمارند. مضمون آخرین مواضع سیاسی اتخاذ شده میرحسین موسوی، مهدی کروبی و محمد خاتمی که در حدود دو هفته قبل توسط بیانیه های صادره از جانب هر یک از آنها، به اطلاع عموم رسید، حاوی مطالباتی اصلاحی در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران میباشد که اگر بنا به فرض محال خواسته های گنجانده شده آنها در بیانیه های مربوطه، از جانب اصول گرایان کاملاً مورد موافقت هم قرار گیرد باز در آنصورت لازم است طبق اصل 27 از قانون اساسی ایران و یا ماده 31 مربوط به آئین نامه قانون احزاب که در دولت آقای میرحسین موسوی به تصویب رسید و یا دیگر اصولی از قانون اساسی جمهوری اسلامی عمل شود. (1) عمل کردن به مفاد قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران و دیگر قوانین و آئین نامه های مربوطه آن، باز بجز تکرار تجربه حاکمیت نظام جمهوری اسلامی در دوره خاتمی، میرحسین موسوی و رفسنجانی هیچ نتیجه مثبتی بیار نخواهد آورد. در واقع مضمون اصلاحاتی که بنا به بیانیه های اخیر موسوی، کروبی و امثالهم در چهارچوب ابقاء نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت ولی فقیه طلب شده است امر ناشناخته ای نیست، بلکه کوششی است جهت تکرار تجربه دهها ساله حاکمیت آقایان در گذشته. البته به زعم عده ای از طرفداران جناح اصلاح طلب گویا امروزه میرحسین موسوی و مهدی کروبی و امثالهم «تغییر موضع سیاسی» داده اند و با همراهیشان با اعتراضات مردمی به جرگه آزادی خواهان و دموکراسی طلبان واقعی پیوسته اند!!!

مسئلاً در دوره کنونی هر یک از رهبران وزعمای اصلاح طلب درون نظام جمهوری اسلامی، همچون اشخاصی حقیقی، میتوانند گرایش به آزادی خواهی پیدا کرده باشند یا نه. ولی در اثبات این مسئله نمیتوان به

روان کاوی و حدث و گمان و یا به شعارهای بظاهر رادیکال میرحسین موسوی و کروبی، متکی شد. آنها که همچون هم‌تایان اصول‌گرای خود مصرانه خواهان ابقاء نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی می‌باشند اگر که فرضاً با «نیت خیری» هم خواهان اجرای اصلاحاتی باشند، مادام که پایبند به اجرای بی‌کم و کاست قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی هستند، نمیتوانند موجب گشایشی در فضای خفقانی حاصل از عملکردهای قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی ایران شوند. زیرا طبق مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تصمیمات ولی فقیه در مورد اداره امور جامعه از حیث مطلق بر تصمیمات دیگر نهادهای برگزیده از جانب مردم دارد. (2) ولی فقیه در طی سی ساله عمر نظام جمهوری اسلامی با اتکاء به جایگاهی که توسط قانون اساسی به او بخشیده شده است، توانسته است همواره چه از طریق اوامر مستقیم خویش و چه از طریق ارگانهائی همچون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و غیره... ترتیباتی بمنظور جایگزین کردن افراد مورد نظر خویش بعنوان رئیس جمهور و یا بعنوان نمایندگان مجالس قانون گذاری اتخاذ نماید.

«مشروعیت» ولی فقیه حاصل اراده آگاهانه و نظر موافق توده مردم نبوده بلکه طبق ضوابط اسلامی (مذهب تشیع) ولی فقیه «نشان کرده» و نماینده امام زمان در روی زمین تلقی میگردد که خبرگان اهل تشیع موظفند وجودش را «کشف» و به مردم معرفی کنند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنان فردی بعنوان بالاترین مظهر فرمانروائی و شعور جامعه تعریف شده است. او طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی مجاز است هرگونه نظر و تصمیم دولت و مجلس را بنا به تفسیر اسلامی خویش یا مستقیماً وتو (veto) کند و یا از طریق ارگانهای مافوق دولت و مجلس، که اینها هم انحصاراً تحت فرمان و کنترل شخص ولی فقیه می‌باشند، آنها را تغییر دهد. بنا به معیارهای اسلام تشیع ولی فقیه در زمره «معصومین» که گفته میشود «خطاناپذیر» می‌باشند، تلقی میگردد.

جایگاه ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی صرفاً منحصر به اقتدار مذهبی شخص ولی فقیه نمیگردد بلکه ولی فقیه همچنین فرمانده کل قوا بوده و قوای سه گانه (البته در نظام جمهوری اسلامی، مملکت دارای قوای چندین گانه ای می‌باشد) را تحت فرمان مستقیم خویش دارد. بجز از اینها، شخص ولی فقیه همچنین بمانند هر آیت اله دیگری دارای «بیت» مخصوص بخود می‌باشد که هزاران نفر در زمره ابواب جمعی آن بوده و همچون دولت مستقلی بر فراز دولت و مجلسی که ظاهراً از جانب مردم انتخاب شده اند، عمل خواهد کرد. ضمناً بازوی نظامی ولی فقیه علاوه بر ارتش و دیگر نیروهای نظامی و انتظامی، سپاه پاسداران است که آنها هم همچون دولت مجزائی با برخورداری از دوایر امنیتی، قضائی، اقتصادی، سیاسی-ایدئولوژیک مختص بخود، بطور مستقلانه در کنار دولت متعارف عمل خواهد کرد. بجز سپاه پاسداران نهادهای سرکوبگر مسلح دیگری همچون بسیجی ها و لباس شخصی ها هم تحت اوامر فرمانده کل قوا عمل خواهند کرد.

در چنان سیستم و نظامی ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس حاصل آرا آزادانه و آگاهانه مردم نبوده و نمیتوانند باشند علاوه بر این واقعیت تصمیمات اتخاذ شده در چنان مجلس و توسط چنان ریاست جمهوری ای هم بایستی کاملاً مطابق بر موازین و قوانین اسلامی باشد که در غیر اینصورت ارگانهای انتصابی مافوق مجلس و شخص رئیس جمهور، دخالت کرده و جلو اجرای هر تصمیمی که به نظرشان غیر اسلامی باشد را خواهند گرفت. چنین نقیصه اساسی ای صرفاً ناشی از اعمال نفوذ های غیر قانونی آنانی که بعنوان چشم و گوشهای شخص ولی فقیه عمل میکنند، نیست بلکه علاوه بر هر اعمال نظری در آن مورد این قانون اساسی و دیگر مصوبه های قانونی نظام جمهوری اسلامی است که ایجاد ارگانهائی انتصابی مافوق ریاست جمهوری و مجلس را مجاز شمرده است. انتصاباتی که عمدتاً در حیطه اختیار شخص ولی فقیه بوده و با اعمال نظارت‌های استصوابی شان با هرگونه مظهر مدنیت و سکولاریسمی مخالفت خواهند کرد. چنان سیستمی بجز اعمال دیکتاتوری فرد ولی فقیه و دیگر «خبرگان» نشسته در ارگانهای نامبره، نمیتواند معنای دیگری داشته باشد.

پس مادام که قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی و یا دیگر قوانین مصوبه آن نظام سرچشمه اصلاحات مورد نظر میرحسین موسوی، مهدی کروبی و دیگر همگان شناخته شده آنها باشند، مسلماً چنان اصلاحاتی علیرغم ظاهر فریبنده ای که داشته باشند، نمیتوانند متحقق شوند و دل خوش کردن به آنها خود فریبی است و توجیه گر سازشی خواهد شد که میرحسین موسوی، مهدی کروبی و امثالهم قصد انجام آنرا دارند.

مضمون بیانیه شماره 17 میرحسین موسوی و دیگر بیانیه هائیکه متعاقباً در تأیید و همجهت با آن صادر شدند، همگی گویای شروع پروسه سازشی است که قرار است به ضرر خواستهای آزادی خواهانه توده های مردم معترض انجام گیرد. سازشی که در پی کوششهای سری افراد «میانه رو» مربوط به هردو جناح اصلاح طلب و اصول گرا، بنام «آشتی ملی» در شرف وقوع میباشد. موضع اصول گرایان راجع به آنچه که از نظر آنها «آشتی ملی» تلقی میگردد، تا کنون کاملاً مشخص بوده است. آنها از یکطرف توسط افرادی همچون علی مطهری، لاریجانی (رئیس مجلس) و امثالهم در صدد دلجوئی از میرحسین موسوی، مهدی کروبی و دیگر سران شناخته شده اصلاح طلب، برآمده اند و دارند زمینه دعوت از آنها به منظور مناظره تلویزیونی، را فراهم میکنند. اما از طرف دیگر آنها دارند خود را برای اعمال ضرب و شتم، دستگیریهای خودسرانه، کشتار و شکنجه های بیشتر از پیش آماده میکنند و از زبان فرماندهان عالی رتبه نیروهای نظامی و انتظامی شان از پایان دوره «مدارا» با معترضین سخن بمیان آورده اند. «مدارا»ی مورد نظر آقایان طی هفت ماهه گذشته در واقع عبارت بوده است از؛ به قتل رساندن دهها نفر، دستگیری های خود سرانه تعداد چشمگیری از معترضین، شکنجه زندانیان و حمله های وحشیانه نیروهای انتظامی و بسیجی به صفوف تظاهرات آرام توده های معترض. در واقع اگر بشود چنان عملکردهائی را «مدارا» نامید پس بایستی گفت که نه فقط در طی هفت ماهه گذشته بلکه سی سال است که مسئولین و مجریان نظام جمهوری اسلامی دارند با مردم آنچه را که خود «مدارا» پیش مینامند انجام میدهند که حاصل چنان «مدارا» کردنی عبارت بوده است از؛ 1- وجود خاورانها و دیگر گورستانهای بسیاری که در جملگی آنها آزادیخواهان بی شماریکه توسط مجریان همین نظام جمهوری اسلامی اعدام شده اند، مدفونند. 2- وجود سلولها و بند های زندان تمامی شهرهای ایران است که همگی پر هستند از زندانیان سیاسی و آزادیخواهان بیشماری که مدام تحت شکنجه های طاقت فرسا قرار گرفته اند. 3- درجریان بودن سرکوب های مدام جنبشهای کارگری و جنبشهای صنفی و عدالتخواهان دیگر اقدار زحمتکش 4- وجود فضای خفقانی سیاه حاکم بر فعالیت نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران، مخبرین و دیگر فعالین سکولار و دست اندرکار رسانه های جمعی. 5- دخالت در امور خصوصی مردم که این نیز خود عبارت بوده است از؛ دخالت در چگونگی لباس پوشیدن مردان و زنان، زنانه و مردانه کردن بسیاری از اماکن عمومی، جلوگیری از بروز علائق خصوصی و فردی همچون ممنوعیت گوش دادن به موسیقی و....

در واقع مسئولین و مجریان نظام جمهوری اسلامی، در طی سی سال گذشته علاوه بر اینکه از آنچه که از دستشان برآمده است در تقابل با مردم و سرکوبی آزادیخواهان کوتاهی نکرده اند، بلکه همچنین خود یا در زمره استنمارگران کارگران و دیگر اقدار زحمتکش بوده اند و یا بعنوان عامل و مجری استنمارگران با تضییقات شدید اقتصادی ایکه فراهم ساخته اند اکثر مردم ایران را در زیر خط فقر نگه داشته اند و خود در مقابل بهمراه همگنان دیگرشان به ثروتهای صد میلیاردی و یا صدها هزار میلیاردی دست یازیده اند.

اما تا آنجائیکه به موضع کنونی اصلاح طلبان در مقابل اصول گرایان مربوط است آنها قصد دارند بر سر حمایتهاییکه در چند ماهه گذشته از آنها شد سودا کنند و آنر دستمایه سازش با اصول گرایان سازند. مسلماً سازش مورد نظر آنها مبتنی بر ابقاء و تداوم نظام جمهوری اسلامی خواهد بود که این نیز در واقع نفع خود آنها و ضرر مردم را در بر خواهد داشت. اما بایستی گفت که سازش آنها و ضرر رساندنشان به جنبش اخیر مردم بدو باخاطر کین آنها از مردم نیست بلکه اقتضای اسلام سیاسی و بخصوص نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه این است. زیرا که اسلام بطور کلی و نظام جمهوری اسلامی ایران بطور ویژه با تجارب دموکراتیکی که بشر تا کنون در جوامع مدنی کسب کرده است و با آزادی خواهی و حقوق بشر متناقض است. آن بخش از طرفداران صادق اصلاح طلبانیکه بخشی از نیروی انسانی جنبش سبز را تشکیل میدهند و تمام امیدشان را به میرحسین موسوی و مهدی کروبی و امثالهم بسته اند و منتظرند تا که شاید از آنها معجزه ای سر زند و آنها بتوانند از طریق حفظ نظام جمهوری اسلامی، ایرانی دموکراتیک و آزاد ایجاد کنند، بایستی توجه داشته باشند که ظرفیت «دموکراسی طلبی و آزادی خواهی» اسلام در محدوده ای قرار دارد که در آن نمونه هائی همچون شیوه حکومت طالبانهای افغانستان بعنوان یکی از بدترینهای آن و الگوی دیکتاتوری دوران خاتمی، میرحسین موسوی و رفسنجانی در ایران، در زمره «بهترینهای» آن بوده است. مسلماً امروزه هیچ ایرانی آزاد منشی نمیخواهد که نمونه اسلام طالبانی در ایران تکرار گردد ولی آیا توهمات در مورد رجعت به دوران حاکمیت ضد مردمی میرحسین موسوی، خاتمی و هاشمی رفسنجانی و... تماماً فرو ریخته است؟ در

جواب این سؤال لازمست به شواهد و بعضی از موضع گیریهاییکه اخیراً حول مضمون قطعنامه شماره 17 میر حسین موسوی اتخاذ شده اند، توجه شود تا که معلوم گردد که بعد از سی سال از حاکمیت سیاه نظام جمهوری اسلامی هنوز کسانی هستند که دل به استحاله تدریجی آن نظام بسته و مواضع اخیر میر حسین موسوی را بعنوان مرحله اول از تغییرات مورد نظرشان قلمداد میکنند. در صورتیکه خواسته های میر حسین موسوی که در قطعنامه مربوطه اش مندرج است، با توجه به تجربه های حاصل از عملکردهای سی ساله دیکتاتوری ولی فقیه، به مراتب مرتجعانه تر و اغواگرانه تر از وعده های خمینی و سخنانیکه او در ماههای قبل از به حاکمیت رسیدنش و بهنگام اقامتش در پاریس در جواب به خبر نگاران مختلف گفته بود، میباشد. خمینی در آن موقع و حتی در طی چند ماهه اول حاکمیتش بر ایران که هنوز هیچ سخنی از حاکمیت ولایت فقیه بمیان نیآورده بود به آسانی توانست با دم زدن از آزادی خواهی در اغوای توده های ناآگاه بکوشد. در شهریور 1358 بود که برای اولین بار او از ولایت فقیه سخن گفت و از آن پس کوشید سیستم دیکتاتوری ولایت فقیه را در ایران مستقر گرداند. خمینی زمانیکه هنوز به قدرت سیاسی دست نیازیده بود یعنی بهنگام اقامتش در پاریس این چنین در باب حقوق و آزادیهای سیاسی وعده میداد «در اسلام آزادی مطلق است» «در اسلام دموکراسی مندرج است و مردم آزادند در اسلام، هم در بیان عقاید و هم در اعمال» «در جمهوری اسلامی هر فرد از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود.» «در جمهوری اسلامی زمامداران... دقیقاً باید به آراء عمومی در همه جا احترام بگذارند... مطبوعات در نشر همه ی حقایق و واقعیات آزادند. هرگونه اجتماعات و احزاب از طرف مردم در صورتی که مصالح مردم را به خطر نیندازد آزادند.» «ما میخواهیم مطابق اعلامیه ی حقوق بشر عمل کنیم» «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع کند دهد در غیر اینصورت اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.» (3) (ارجاع به نوشته اکبر گنجی مندرج در سایت BBC فارسی مورخه 22-01-2010)

بنا به مضمون نقل قولهای فوق و همچنین بر اساس حافظه نسلی از ایرانیانی که وعده های خمینی در ماههای قبل از ورودش به ایران را بیاد دارند، معلوم میگردد که او در آنزمان بطور مزورانه ای میکوشید مواضع ارتجاعی و ضد مردمی خویش را زیر چهره کاذبی از پایبند بودن به اعلامیه حقوق بشر، آزادی مطبوعات و اجتماعات و احزاب، آراء مردم و... پنهان دارد و بطریقی اغواگرانه دم از رعایت حقوق مردم و احترام به آراء آنها و آزادی های سیاسی، بزند. در آن موقع او آگاهانه نخواسته بود که ماهیت جمهوری اسلامی و جایگاه ولی فقیه در آن را معرفی نماید لذا با توجه به شناخت کم توده های نا آگاه از ابعاد و عمق استبداد اسلام سیاسی، آنها ظاهر وعده های خمینی را همچون خواسته هائی رادیکال قلمداد کرده و بدنبال خمینی راه افتادند. ولی خمینی بعد از کسب قدرت سیاسی در ایران، از حکومت مطلقه ولایت فقیه سخن به میان آورد و آنرا اساس و پایه قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار داد. فرمان شکستن قلمها، بستن دهانها و حمله به آزادیخواهان در سراسر ایران وبخصوص در کردستان را صادر کرد. در سال های 62- 1361 تعداد چشمگیری از آزادیخواهان را زندانی و یا به قتل رساند و در سال 1367 دستور اعدام هزاران نفر از افرادی که به جرم مخالفت با جمهوری اسلامی دستگیر شده بودند را خود شخصاً امضاء کرد. او بعد از ورودش به ایران و نشستن بر اریکه قدرت سیاسی پیرایه اغواگرانه جمهوری اسلامی را زدود و جوهر و ماهیت اساسی آنرا برملا کرد.

امروزه که مردم ایران بر اساس تجربه سی ساله خود از عملکردهای دیکتاتوری سیاه جمهوری اسلامی بر علیه آن نظام دست به اعتراضی آشکار زده اند، میر حسین موسوی و همگنان او بیانیه هائی صادر کرده اند که در آن همان وعده های اغواگرانه سی سال پیش خمینی را در قالب درخواستهای خود از اصول گرایان گنجانده اند و تحقق آنها را منوط به اجرای کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی و تأسی به مواضع سیاسی خمینی، میکنند. مضمون بیانیه شماره 17 میر حسین موسوی و دیگر بیانیه هائی که در تأیید آن صادر شده اند، چنین القاء میکنند که گویا وجود سیستم دیکتاتوری و تضییقات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر ایران ناشی از عمل نکردن به مفاد قانون اساسی و انحراف از مواضع سیاسی شخص خمینی بوده است!!!! در صورتیکه همان منابع مورد نظر آنها ست که اساس دیکتاتوری حاکم بر ایران را تشکیل داده و در تضاد کامل با حاکمیت توده ها بر اداره امور جامعه خویش، قرار دارد. رو این نظر بیانیه شماره 17 میر حسین موسوی و

دیگر همگنان او را بایستی بعنوان مانیفست آرام کردن توده های معترض و تمکین دوباره آنها به نظام جمهوری اسلامی بحساب آورد.

اما علیرغم واقیات فوق لذکر متأسفانه هنوز جمعیت چشمگیری از مردمی که از تعدیات و تضییقات حاکمیت دوران ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد و حمایتهای بیدریغ خامنه ای از آن سیاستها به تنگ آمده اند، به میر حسین موسوی و دیگر اصلاح طلبان امید بسته اند. در صورتیکه مخالفت امروز آنها با اصول گرایان بخاطر اعتقادشان به اراده توده های مردم در اداره جامعه خویش نبوده بلکه آنها قصد بزک کردن اسلام سیاسی با ظاهری از عناوین آزادی و دموکراسی دارند. منتها اصول گرایان حتی هرگونه تغییرات ظاهری در اسلام ناب محمدی را هم بر نمی تابند و میخواهند حاکمیت ایران را انحصاراً و بدون مشارکت اصلاح طلبان در قبضه خویش داشته باشد. مردم ایران طی سی سال گذشته چگونگی حاکمیت هر یک از دو جناح مخالف همدیگر را تجربه کرده اند و از دست هر یک از آنها رنجها برده و مشقتهائی کشیده اند. اما آنچه که در این رابطه قابل تعمق است و بایستی بدان پرداخته شود، وجود تناقضی ظاهری بین شرکت چشمگیر مردم در انتخابات گذشته و تنفر شدید آنها از نظام جمهوری ایران میباشد. در آن مورد لازمست گفته شود که با وصف واقعیات مذکور مردم بطور وسیع و چشم گیری در انتخاباتیکه در روز 22 خردادماه انجام گرفت شرکت کردند. شرکت وسیع مردم در انتخابات مربوطه بخاطر حب آنان به اصلاح طلبان نبود، بلکه بغض از اصول گرایانیکه صریحاً و موکداً مورد تأیید و حمایت خامنه ای قرار گرفته بودند، بود که آنها را به پای صندوقهای رأی کشاند. که البته نظیر آن وضعیت، خاتمی را هم در گذشته برای اولین بار به کرسی رئیس جمهوری نشانده بود و در دوره حاکمیت او هم بخشی از تاریخ سی ساله نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی رقم خورد. پس اگر گفته میشود که در جریان رأی گیری ها مردم وسیعاً به پای صندوقهای رأی رفتند و یا اگر بعد از اعلام رسمی نتایج رأی گیریها، به عینه دیده شد که میلیونها نفر آشکارا دست به اعتراض زدند، هیچکدام از آن وقایع اجتماعی حقانیتی نه به کل نظام جمهوری اسلامی و نه به عملکردهای ضد مردمی سران شناخته شده «اصلاحات» در گذشته، نخواهند بخشید.

شرکت گسترده مردم در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در ایران شیوه ای از تقابل بخش وسیعی از مردم با خامنه ای که قبل از انتخابات بطور بیدریغی از محمود احمدی نژاد و سیاستهای او حمایت میکرد، بود. مردم همواره به خامنه ای و سیستم عملکرد ولی فقیه همچون تجسم بالاترین درجه از دیکتاتوری در ایران نگریسته اند و در مقام مقایسه با اصلاح طلبان، عنوان بدتر از بد را در مورد او و دیگر سران اصول گرا بکار گرفته اند. آنها در طی سی سال گذشته بعنوانینی از دست بدتر ها به بد ها روی آورده اند و بعد از مدتها تجربه معلوم شده است که آش همان آش و کاسه همان کاسه سابق بوده است. چنان وضعی در درجه اول ناشی از ضعف و پراکندگی شدید آلترناتیو های واقعاً سکولار و مترقی در جامعه ایران میباشد و در درجه دوم حاصل توهم بخشی از مردم به جنبه های ظاهری از وعده های اصلاح طلبان بوده است و این روالی است که، در صورت امید بستن به اصلاحات در چهار چوب عملکردهای اسلام سیاسی و نظام جمهوری اسلامی، همچنان دورهای باطلی را در دایره بسته ضوابط اسلام سیاسی طی خواهد کرد. راه حل ممکن و خروج از دایره خفقان سیاه در جامعه ایران در گرو پایبندی به معیارهای دموکراتیک و سکولاریسمی که تاکنون در جوامع مترقی در دیگر نقاط دنیا تجربه شده است، میباشد. معیارهایی که خارج از نظام جمهوری اسلامی و در صورت برچیده شدن اسلام سیاسی قابل دسترسی میباشد. آزادیهای سیاسی، دموکراسی و بطور کلی سکولاریسم خمیر مایه و کاتالیزاتور است که نقشی اساسی در تحقق دیدگاههای سوسیالیستی و بعمل درآمدن نظرات دیگر عدالتخواهان ایفاء خواهد کرد. بعبارتی دیگر در جوامعی همچون ایران هر عدالتخواهی در راه رسیدن به اهداف استراتژیک خویش، بدو و در درجه اول نیاز مبرمی به وجود آزادیهای سیاسی و دموکراسی در جامعه خواهد داشت.

مطالبی که در صفحات گذشته ارائه شد عمدتاً حول مواضع و جهتگیریهای سیاسی سران شناخته شده اصلاح طلب در خیزش توده ای هفت ماه گذشته دور میزد. اما مواضع سیاسی و عملکردهای اصلاح طلبان به تنهایی نمیتواند معرف کیفیات و چگونگی خیزش ماههای گذشته در ایران باشد. لذا بیان مختصاتی از جنبش مردمی ماههای گذشته امری ضرور است که ذیلاً نکاتی از آن ارائه میگردد.

جنبشی که در طی هفت ماهه گذشته بنام موج و یا جنبش سبز مشهور شد، پس از انکشاف اولیه اش، روز به روز هم در ایران و هم در میان ایرانیهای خارج از کشور، دامن گستراند. جنبش سبز برخلاف یگانه رنگ سبزی که با آن تداعی میشود، از لحاظ مواضع سیاسی تشکیل دهندگانش یکدست نبوده بلکه در بر گیرنده طیفهای متنوعی از گرایشات سیاسی موجود در جامعه ایران میباشد. برآیند عملکردهای مبتنی بر مواضع سیاسی متنوع در درون جنبش سبز، تا قبل از صدور بیانیه شماره 17 میر حسین موسوی و بیانیه های بعدی کروی و امثالهم، موجب کسب دستاوردهای گرانبار و برگشت ناپذیری شده است. که سعی میشود ذیلاً به مواردی از آن اشاره شود.

۱. خیزش مردمی ماههای گذشته نشانگر گوشه ای از نارضایتی های مردم از نظام جمهوری اسلامی میباشد که بدون شک تا همین حد امروزی هم توانسته است بر اذهان آن بخش از مردم نافع و در عین حال نراضی از نظام جمهوری اسلامی، اثر مثبتی داشته باشد. خیزش مردمی ماههای اخیر بار دیگر نشان داد که صلابت ظاهری سیستم های دیکتاتوری در مقابل نیروی لایزال ناشی از اتحاد و همبستگی توده های مصمم، قابل لطمه خوردن، شکستن و نهایتاً از بین رفتن میباشد.

۲. جنبش سبز آئینه عبرتی است که وضعیت قسمت اعظم اپوزیسیونهای آزادی خواه ایرانی موجود در خارج و منجمله سازمانها و اشخاص مدافع طبقه کارگر، را کاملاً و بخوبی منعکس کرده است. مسلماً نهاد ها و افراد مذکور هر یک به فراخورد توان و ظرفیتهای مبارزاتی - سیاسی اش کوشیده است تا که تأثیر مثبتی بر خیزش مردمی اخیر در ایران داشته باشند. اما چنان فعالیتهائی گرچه مفید و موثر هم بوده اند ولی در واقع عکس العمل هائی بوده اند که بدنبال و با تأسی به عمل مبارزاتی توده های معترض در تقابل و افشای عملکردهای سرکوبگرانه حاکمان جمهوری اسلامی صورت گرفته اند. بعبارت دیگر قسمت عمده ای از اپوزیسیون خارج از کشور و منجمله مدافعین طبقه کارگر همواره مترصد بوده اند تا در پی سرکوبگریها و تضيیقات حاکمان جمهوری اسلامی، عکس العملی افشاگرانه در پیش گیرند. روال کار تا کنون بطور عمده چنین بوده است که مثلاً کارگران فلان کارخانه و نهاد تولیدی بنا به درخواستهایی که داشته اند، اعتصاب کرده اند و یا معلمان، زنان و دانشجویان، زندانیان و... به اعتراضاتی دست زده اند و اپوزیسیون خارج هم در پی چنان اعتصابات و اعتراضاتی عکس العملی در حمایت از مبارزات مربوطه و در افشای عملکردهای سرکوبگرانه و ضد مردمی جمهوری اسلامی از خود نشان داده اند. مسلماً عکس العمل نشان دادن و پاتک (patak) در مقابل اعمال و حملات دشمن ضروری و بجاست. ولی صرفاً محدود ماندن فعالیتهای سیاسی احزاب و سازمانهایی که همواره خود را رهبر مبارزات توده ای قلمداد کرده اند، به آنچنان عکس العمل هائی عملاً بدنبال توده ها حرکت کردن است. بدیهی است که چنان وضعی معلول علل متعددی هستند که لازمه پرداختن به آنها، در درجه اول محتاج بازبینی واقع بینانه و بدور از هر نوع بزرگنمایی و مبالغه از خود و تشکیلات مربوطه خویش میباشد.

۳. رهبری جنبش؛ تا کنون دو نوع رهبری در درون جنبش سبز عمل کرده است که هیچیک از آنها ارتباط مستقیمی با اپوزیسیون خارج از ایران نداشته است. یکی رهبران شناخته شده اصلاح طلب به سرکردگی میر حسین موسوی و کروی بوده است. خواسته های سیاسی این بخش از رهبری ایجاد اصلاحاتی با تأکید بر ابقاء نظام جمهوری اسلامی و سیستم ولایت فقیه بوده است که در اینمورد فوقاً مطالبی ذکر گردید. نوع دوم رهبری ایکه توسط طیف و یا طیفهای خود جوشی از رهبران ناشناخته که یا بصورت فردی و یا در قالب مجموعه بشمارای از محافل مجزا و در مواردی مرتبط باهم فعالیت داشته اند، اعمال شده است. این رهبران، با اتکاء به وجود گرایشات سیاسی رادیکال در جامعه و بخشاً در میان توده های معترض، توانستند بدرستی از شکاف و اختلاف موجود در میان بنیان گذاران و دیگر سرکردگان نظام جمهوری اسلامی استفاده کرده و در بسیج و هدایت توده های معترض نقشی موثر و مستقل از میر حسین موسوی، کروی و دیگر سران شناخته شده اصلاح طلب ایفاء نمایند. گذشته از این موارد این بخش از رهبری جنبش مردمی در تعیین شعارهائیکه در بر گیرنده خواسته های فراتر از خواست سران اصلاح طلب بودند، نقش مهمی داشته اند. شعارهائی در مورد سرنگونی خواهی و یا مرگ بر دیکتاتور، آزادی کلیه زندانیان سیاسی و... از جمله چنان شعارهائی بودند. ضمناً این بخش از رهبری جنبش در فعالیتهای

مربوط به خبر رسانی، افشای گری بجا و به موقع و یا در تعیین موقعیت زمانی و یا مکانی مناسب جهت تجمع و راه پیمائی های اعتراضی نقش فعالی داشته است. مسلماً ظرفیت بروز یافته و بالفعل رهبران خود جوش تاکنون محدود به خواست سرنگونی نظام جمهوری اسلامی بوده و هنوز از آن فراتر نرفته و نتوانسته است در مورد مطالبات کارگران، برابری زنان در جامعه، حقوق ملیتهای غیر فارس، وجود آزادیهای سیاسی و دموکراسی و... نظرات و یا خواسته های پیشروانه و فرموله شده ای را مطرح نماید.

۴. اتخاذ تاکتیک درست: تاکتیک درستی حاکم بر نحوه مشارکت رهبران خود جوش و دیگر معترضین سکولار بوده است. آنها در مقاطع اولیه بعد از شروع خیزش توده ای، بدو با طرح حد اقلی از خواستههای سیاسی خویش که همانا اعتراض به تقلبات دولتی در انتخابات مربوطه بود، شروع به اعتراض کردند و بدان شیوه صفوف دیگر معترضین هوادار میر حسین موسوی را تقویت کردند. در این مرحله شعار «رأی من چه شد» نشانگر خواست مشترک کلیه هواداران میر حسین موسوی، کربوبی و یا معترضین چپ و رادیکال بود. ولی بعد از مدتی، بخصوص از زمانی که محمود احمدی نژاد صفوف میلیونی معترضین را «یک مشت خس و خاشاک» نامید و خامنه ای آشکارا خود را همجهت با مواضع سیاسی محمود احمدی نژاد معرفی کرد، بخش رادیکال جنبش از خواست پیگیری تقلب های صورت گرفته در آراء مردم پافراتر نهاد و با طرح شعار مرگ بر دیکتاتور که بعد ها باشعار علیه ولی فقیه، رهبر و خامنه ای همراه شد، مضمون دیگری به اعتراضات مردمی بخشید و از آن طریق موجودیت اجتماعی مستقل و رادیکال خویش در درون جنبش سبز را به جهانیان شناساند. موجودیتی که بنوبه خود از لحاظ سیاسی یکدست نبوده بلکه متشکل از حاملان گرایشهای سیاسی رادیکال که خواست مشترکشان در مقطع کنونی برکناری نظام ضد مردمی جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه ای سکولار در ایران است، میباشد.

۵. بدیهی است که نقاط قوت جنبش توده ای ماههای اخیر محدود به مواردی که فوقاً ذکر گردید نمیشد بلکه تعمق ویژه در آن مورد محتاج بررسی همه جانبه تری است که آنهم در ظرفیت چنین نوشته ای نمیگنجد. و اما خیزش مردمی ماههای گذشته علیرغم تأثیرات مثبت و نقاط قوتش، دارای کمبودها و نواقص اساسی ای هم بوده است که آن نواقص عمدتاً حاصل سیاستهای غلط رهبری شناخته شده آن، یعنی سران اصلاح طلب، و بعضاً نتیجه محدود ماندن ظرفیتهای مبارزاتی رهبران خود جوش و ناشناخته بوده است که سعی میشود به مواردی از کمبودهای مورد نظر اشاره شود.

مواردی از کمبودهای جنبش

۱. قرار گرفتن بخشی از سرمداران نظام جمهوری اسلامی در رهبری جنبش مردمی ماههای اخیر، فی النفسه و در خود حاکی از خلاء نسبی ناشی از متفرق بودن و تشتت در میان صفوف پیشروان طبقه کارگر و دیگر عدالتخواهان سکولار میباشد. این واقعیت خود نیز هرچه بیشتر از پیش ضرورت همیاری آنها را حول خواستها و نقاط مشترکی مطرح کرده است. این نقیصه بنوعی در عملکرد بخش رهبری خود جوش و نا شناخته هم انعکاس داشته است. مسلماً یکی از علل مهم وجود تفرقه در بین عدالتخواهان و مدافعین طبقه کارگر فقدان فضای سیاسی آزاد و دموکراتیکی که لازمه تبادل نظرات و بهره گیری از تجارب جوامع سکولار میباشد، بوده است.

۲. مطالبات سیاسی مطرح شده جنبش سبز تا کنون نتوانسته است نظر تشکلهای کارگری موجود را به شرکت مستقیم در اعتراضات و یا حمایت فعال آنها را جلب کند. بعبارت دیگر طبقه کارگر ایران که نبض تولیدات اقتصادی جامعه را در دست دارد، هنوز هیچ اعتصاب و یا حرکت متشکل چشمگیری به نفع جنبش سبز انجام نداده است. عدم تأثیر فعال تشکلهای مستقل کارگری بر خیزش مردمی ماههای اخیر، در حالی است که کارگران در خفقانی ترین شرایط سیاسی در ایران ساکت ننشسته اند و بعنوان مختلف و در حد توان و امکانات مبارزاتی شان در پیگیری مطالبات اقتصادی و سیاسی برحق خویش کوشیده اند و خواهند کوشید. آنها در پی تحقق خواسته های خود هنوز تعدادی از رهبران و معتمدین خویش را در بند نظام جمهوری اسلامی دارند. اما رهبران شناخته شده جنبش سبز نه اینکه عطف توجهی به خواسته های کارگران نداشته اند بلکه خود نیز از دوره حاکمیت گذشته شان تا به امروز بعنوان مخالفان جنبشهای کارگری عمل کرده اند آنها حتی امروزه هم رهبران زندانی شده کارگران را در زمره زندانی سیاسی مورد نظرشان محسوب نداشته اند.

۳. بخش خود جوش و ناشناخته رهبری هم نتوانسته است بجز طرح خواست سرنگونی نظام جمهوری اسلامی، موفق به ارائه بیانیه ای که منعکس کننده خواست طبقه کارگر و یا مطالبات دیگر اقشار زحمتکش و عدالتخواه باشد، گردد. خواست سرنگونی اگر با مطالباتی روشن و سکولار تکمیل نگردد، حتی در صورت متحقق شدنش میتواند بنوعی دیگر منجر به تکرار نتایج انقلاب 1357 بعد از سرنگونی رژیم شاهی گردد.

۴. ملیتهای غیر فارس موجود در ایران هم که سابقه ای از مبارزات روتین و مستمر بر علیه نظام جمهوری اسلامی انجام داده اند، هنوز خارج از جنبشی که با رنگ سبز تداعی میشود به فعالیتهای مبارزاتی خویش ادامه میدهند که این وضعیت کاملاً با مواضع سیاسی سران شناخته شده اصلاح طلب در ایران مربوط میباشد. آنها در طی سالهای زمام داری گذشته خود در ایران در زمره عاملین و آمرین سرکوب جنبشهای ملیتهای غیر فارس در ایران بوده اند و در طی چند ماه گذشته هم هیچ نشانی از تغییر موضع گذشته خویش نسبت به حق ملیتهای غیر فارس در تعیین سرنوشت خویش، از خود بروز نداده اند. عدم حمایت فعال ملیتهای غیر فارس از جنبش سبز، بی تفاوتی آنها در مبارزه با نظام جمهوری اسلامی نبوده است. بلکه برعکس، ملیتهای تحت ستم در ایران بخصوص کردها سالها قبل از ایجاد جنبش سبز و از همان اوان سرکار آمدن رژیم جمهوری اسلامی از ناعدالتی ها و تزییقات آن نظام رنج ها برده اند و بمنظور رفع آنها مبارزات سی ساله ای را به اشکال و روشهای گوناگونی پیش برده اند. آنها هیچ دل خوشی نه از اصول گرایان و نه از رهبران شناخته شده جنبش سبز ندارند زیرا که همین رهبران شناخته شده جنبش سبز در زمره عاملان و آمرانیکه قصد سرکوب جنبش کردها، ترکمنها و... را میکردند، بودند و قتلهای زنجیره ای و توطئه قتل تعدادی از رهبران کرد و تعدادی دیگر از عدالتخواهان به دستور همانها طرح ریزی و اجرا شده بود. آنها که امروزه بعنوان رهبران جنبش سبز شناخته میشوند نه با گذشته سیاسی خود که سرشار از مقابله خونین با خواست ملیتهای غیر فارس بوده است، نقدی ارائه داده اند و نه رفع ستم ملی جائی در خواسته های امروزشان پیدا کرده است.

۵. تشکلهای صنفی - سیاسی مختلف هم نه بصورت مستقل و نه بنام صنف مربوطه اشان در خیزش مردمی ماههای اخیر حضور نیافتند که این واقعیت هم حاصل عملکرد فاکتورهای بازدارنده مشخصی بوده است. اولاً در فقدان فضای آزادیسیاسی در جامعه ای همچون ایران هر تشکل صنفی مشخصی بسیار ساده تر از هر شخص حقیقی ای که آشکارا در صفوف معترضین قرار دارد، قابل شناسائی و متعاقباً تحت پیگرد نیروهای سرکوبگر رژیم قرار خواهد گرفت. گذشته از این واقعیت خواسته های صنفی معلمین و دیگر کارمندان عادی، رفع تبعض از زنان، خواسته دیگر اقشار و طبقات زحمتکش در جامعه و غیره هم، نه اینکه به هیچ درجه ای مورد حمایت اصلاح طلبان درون نظام جمهوری اسلامی نبوده است بلکه آنها خود از دوره حاکمیت گذشته اشان تا به امروز در زمره عوامل اصلی اعمال تزییقات صنفی - سیاسی بر اقشار و طبقات اجتماعی مختلف عمل کرده و یا در سرکوب رهبران و فعالین مربوطه، نقش اساسی ای داشته اند.

۶. دامنه خیزشهای اخیر مردم در ایران از لحاظ جغرافیائی عمدتاً محدود به شهر تهران و بخشاً بعضی از دیگر شهرها بزرگ، مانده است. در این مورد عوامل متعددی تأثیر گذار بوده اند که بخشی از آنها در زمره مواردی که فوقاً ذکر گردید، میباشد. علاوه بر آن موارد میتوان به عدم انعکاس اخبار واقعی مربوط به خیزشهای مردمی از طرفی و مسکوت ماندن اخبار مربوط به خون ریزی های دولتیان و ضرب و شتم های آنان، اشاره کرد.

خاتماً لازمست خاطر نشان شود که علیرغم وجود هر محدودیتی؛ تعداد بیشماری از کارگران، زنان، معلمین و یا افراد کرد و ترک و بلوچ و عرب و... بصورت فردی در اعتراضهای ماههای گذشته در ایران حضور فعالی داشته اند و هر یک با توجه به دیدگاه سیاسی اش، در حد امکان در تداوم و یا در رادیکالیزه شدن خیزش مردمی ماههای گذشته موثر بوده است که این واقعیت گرچه به نوبه خود مطلوب است و در تقویت صفوف جنبش اعتراضی موثر بوده است ولی حضور مردم بعنوان افراد جداگانه در اعتراضات نمیتواند جای خالی حمایت ها و یا مشارکت سازمانیافته و مستقل تشکلهای کارگری و یا دموکراتیک را بگیرد.

m.rahsepar@hotmail.com

توضیحات: مربوط به شماره های (1) و (2)

ذیلاً با درج 32 اصل از 177 اصول تشکیل دهنده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به مفادی از آن قانون که صریحاً و یا بطور ضمنی متناقض با اراده مردم در اداره جامعه خویش میباشند، اشاره شده است. بعلت طولانی شدن مطلب از درج دیگر اصول باقیمانده خودداری شده است.

اصل ۲

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به:

۱. خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او.
۲. وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.
۳. معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا.
۴. عدل خدا در خلقت و تشریح.
۵. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام.
۶. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسیولیت او در برابر خدا، که از راه:
 - اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین،
 - استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها،
 - نفی هر گونه ستمگری و ستمکنشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.

اصل ۴

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهاء شورای نگهبان است.

اصل ۵

در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

- اصل سابق: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

اصل ۲۰ - یکسانی زن و مرد طبق اسلام

همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

اصل ۲۴

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آن را قانون معین می‌کند.

اصل ۲۶

احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.

اصل ۲۷

تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به میانی اسلام نباشد آزاد است

اصل ۵۷

قوای حاکم در جمهور اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

• **اصل سابق:** قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند و ارتباط میان آنها به وسیله رییس جمهور برقرار می‌گردد.

اصل ۵۸

اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضاییه ابلاغ می‌گردد.

اصل ۵۹

در مسایل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. در خواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.

اصل ۶۰

اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رییس جمهور و وزراء است.

• **اصل سابق:** اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رییس جمهور و نخست‌وزیر و وزراء است.

اصل ۶۱

اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد.

اصل ۷۲

مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل نود و ششم آمده بر عهده شورای نگهبان است.

اصل ۹۱ - شورای نگهبان

به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات، مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود.

۱. شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسایل روز. انتخاب این عده با مقام رهبری است.

۲. شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله رییس قوه قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند.

• **اصل سابق:** به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود:

۱ - شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسایل روز. انتخاب این عده با رهبر یا شورای رهبری است. ۲ - شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله شورای عالی قضایی به مجلس شورای ملی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند.>>

اصل ۹۳

مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد مگر در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان.

اصل ۹۴

کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و ینانیه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است.

اصل ۹۶

تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است.

اصل ۹۸

تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.

اصل ۹۹ - نظارت شورای نگهبان

شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.

• اصل سابق: شورای نگهبان نظارت بر انتخاب رییس جمهور، انتخابات مجلس شورای ملی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.

اصل ۱۰۴

به منظور تأمین قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی، صنعتی و کشاورزی، شوراهایی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران، و در واحدهای آموزشی، اداری، خدماتی و مانند اینها شوراهایی مرکب از نمایندگان اعضای این واحدها تشکیل می‌شود. چگونگی تشکیل این شوراها و حدود وظایف و اختیارات آنها را قانون معین می‌کند.

اصل ۱۰۵

تصمیمات شوراها نباید مخالف موازین اسلام و قوانین کشور باشد.

اصل ۱۰۷ - خبرگان رهبری

پس از مرجع عالیقدر تقلید و هیر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی "قدس سره‌الشریف" که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهاء واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسوولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

• **اصل سابق:** هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله‌العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسیولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

اصل ۱۱۰ - وظایف و اختیارات رهبر

۱. تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام.
۳. فرمان همه‌پرسی.
۴. فرماندهی کل نیروهای مسلح.
۵. اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروهای.
۶. نصب و عزل و قبول استعفا:

۱. فقه‌های شورای نگهبان.

۲. عالیترین مقام قوه قضاییه.

۳. رییس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

۴. رییس ستاد مشترک.

۵. فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

۶. فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

۷. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه.

۸. حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹. امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.

۱۰. عزل رییس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتم و نهم.

۱۱. عفو یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رییس قوه قضاییه.

رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.

• اصل سابق:

وظایف و اختیارات رهبری:

۱. تعیین فقه‌های شورای نگهبان.

۲. نصب عالیترین مقام قضایی کشور.

۳. فرماندهی کلی نیروهای مسلح به ترتیب زیر:

• نصب و عزل رییس ستاد مشترک.

- نصب و عزل فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- تشکیل شورای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضای زیر:
 ۱. رییس جمهور.
 ۲. نخست‌وزیر.
 ۳. وزیر دفاع.
 ۴. رییس ستاد مشترک.
 ۵. فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
 ۶. دو مشاور به تعیین رهبر.

- تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
- اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروهای به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
- امضای حکم ریاست جمهور پس از انتخاب مردم صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.
- عزل رییس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی به عدم کفایت سیاسی او.
- عفو یا تخفیف مجازات محکومیت، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوان عالی کشور.

اصل ۱۱۱ - برکناری رهبر

هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند. تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رییس جمهور، رییس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به طور موقت به عهده می‌گیرد و چنانچه در این مدت یکی از آنان به هر دلیل نتواند انجام وظیفه نماید، فرد درگیر به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقهاء، در شورا به جای وی منصوب می‌گردد. این شورا در خصوص وظایف بندهای ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و قسمت‌های (د) و (ه) و (و) بند ۶ اصل یکصد و دهم، پس از تصویب سه چهارم اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام می‌کند. هر گاه رهبر بر اثر بیماری یا حداکثر دیگری موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود، در این مدت شورای مذکور در این اصل وظایف او را عهده‌دار خواهد بود.

- **اصل سابق:** هر گاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم گردد از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است.
- مقررات تشکیل خبرگان برای رسیدگی و عمل به این اصل در اولین اجلاس خبرگان تعیین می‌شود.

اصل ۱۱۲ - مجمع تشخیص مصلحت نظام

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضاء ثابت و

متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضاء تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

• اصل سابق: رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند.

اصل ۱۱۳

اصل ۱۱۵

رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد: ایرانی‌الاصل، تابع ایران، مدیر و مدبر، دارای حسن سابقه و امانت و تقوی، مومن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور.

اصل ۱۴۴

ارتش جمهوری اسلامی ایران باید ارتشی اسلامی باشد که ارتشی مکتبی و مردمی است و باید افرادی شایسته را به خدمت بپذیرد که به اهداف انقلاب اسلامی مومن و در راه تحقق آن فداکار باشند.

اصل ۱۵۰

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند. حدود وظایف و قلمرو مسوولیت این سپاه در رابطه با وظایف و قلمرو مسوولیت نیروهای مسلح دیگر با تأکید بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آنها به وسیله قانون تعیین می‌شود.

اصل ۱۵۲

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیر محارب استوار است.

اصل ۱۵۷

به منظور انجام مسوولیت‌های قوه قضاییه در کلیه امور قضایی و اداری و اجرایی قمام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضاییه تعیین می‌نماید که عالیترین مقام قوه قضاییه است.

• اصل سابق: به منظور انجام مسوولیت‌های قوه قضاییه شورایی به نام شورای عالی قضایی تشکیل می‌گردد که بالاترین مقام قوه قضاییه است و وظایف آن به شرح زیر است:

۱. ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسوولیت‌های اصل یکصد و پنجاه و ششم.

۲. تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی.

۳. استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون.

اصل ۱۷۵

در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. عزل رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس جمهور و رئیس قوه قضاییه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت. خط مشی و ترتیب اداره سازمان و نظارت بر آن را قانون معین می‌کند.

اصل سابق: در رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) آزادی انتشارات و تبلیغات طبق موازین اسلامی باید تأمین شود. این رسانه‌ها زیر نظر مشترک قوای سه‌گانه قضاییه (شورای عالی قضایی)، مقننه و مجریه اداره خواهد شد. ترتیب آن را قانون معین می‌کند.

اصل ۱۷۷ - بازنگری در قانون اساسی

بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در موارد ضروری به ترتیب زیر انجام می‌گیرد. مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رییس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید:

۱. اعضای شورای نگهبان.
۲. روسای قوای سه‌گانه.
۳. اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری.
۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری.
۶. سه نفر از هیأت وزیران.
۷. سه نفر از قوه قضاییه.
۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی.
۹. سه نفر از دانشگاهیان.

شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می‌کند. مصوبات شورا پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی "بازنگری در قانون اساسی" لازم نیست. محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است.

• **اصل یکصد و هفتاد و هفتم** به موجب اصلاحاتی که در سال ۱۳۶۸ نسبت به قانون اساسی صورت گرفته، به قانون اساسی الحاق شده است.